

تفسیر تطبیقی مصداق اولی الامر در آیه اطاعت

قاسم سبحانی فخر*

کرم سیاوشی**

چکیده

آیه ۵۹ سوره نساء از آیات چالشی و مورد اختلاف در میان اندیشمندان و مفسران فریقین است. دلیل اصلی این چالش قرار گرفتن ترکیب «أولی الامر» در کنار فرمان به اطاعت از «الله» و «الرسول» می‌باشد. مفسران شیعه براساس همسانی فرمان اطاعت از رسول و اولی الامر و لزوم عصمت آنان، مصداق اولی الامر در این آیه را ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} می‌دانند اما مفسران اهل سنت در تعیین مصداق اولی الامر اختلاف نظر فراوانی دارند. از این رو مصداق آن را حاکمان، فرماندهان جنگ، عالمان دین و فقیهان، خلفای راشدین و اهل حل و عقد دانسته‌اند. اهل سنت وجود عصمت در اولی الامر را شرط نمی‌دانند و این امر یکی از مهم‌ترین نقدهای مفسران و اندیشمندان شیعه بر آنان است.

واژگان کلیدی

آیه ۵۹ سوره نساء، آیه اطاعت، اولی الامر، تفسیر تطبیقی.

gh_sobhani@yahoo.com

karam.siyavoshi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۱۹

*. استادیار دانشگاه بوعلی سینا - همدان.

** استادیار دانشگاه بوعلی سینا - همدان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۱۱

طرح مسئله

آیه کریمه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء / ۵۹) به اطاعت از خدا، رسول و اولوالامر فرمان می‌دهد. اطاعت از خداوند، با عمل به دستورات و قوانینی که به پیامبر اسلام وحی شده و توسط آن حضرت به مردم ابلاغ گردیده است تجلی می‌یابد؛ اما اطاعت از رسول ﷺ دو گونه است:

۱. اطاعت از آن حضرت در آن چه به‌عنوان معارف و احکام دین تشریع می‌کند. این معارف و احکام جزئیات و تفصیل کلیاتی است که در قرآن کریم آمده و خداوند پیامبرش را به تبیین و توضیح آن تکلیف نموده است: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل / ۴۴)
۲. اطاعت از آن حضرت در آن چه به مدیریت و تدبیر جامعه و قضاوت میان افراد مربوط است. در این قبیل از امور پیامبر ﷺ موظف است با مردم مشورت کند و پس از مشورت، خود تصمیم بگیرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۸۸)

بر این اساس، اطاعت از خداوند از جهت موارد و مصداق با اطاعت از پیامبر متفاوت است و تکرار واژه «اطیعوا» در آیه مورد بحث به همین منظور است؛ گرچه اطاعت از پیامبر نیز سرانجام به اطاعت از خداوند باز می‌گردد؛ زیرا این اطاعت نیز به فرمان او صورت می‌گیرد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء / ۶۴) نکته مهم آن است که بدون تردید در آیه مورد بحث، دستور به اطاعت و فرمان‌پذیری از رسول خدا همانند دستور به اطاعت و فرمان‌پذیری از خداوند در تمام امور و بی‌قید و شرط است. این اطلاق با هیچ دلیل عقلی و نقلی تقیید نگردیده است؛ افزون بر عصمت پیامبر - که با قطع نظر از آیه مورد بحث به اثبات رسیده - اطلاق اطاعت و بی‌قید و شرط بودن آن را تأیید می‌کند. اکنون جای این پرسش است که اولوالامر که خداوند - در این آیه - به اطاعت از آنان در کنار اطاعت از خود و پیامبرش فرمان داده و اطاعت از آنان را واجب شمرده، چه کسانی هستند؟ نکته شایان ذکر اینکه، پاسخ به این پرسش به صورت گریزناپذیری طرح مباحثی پیرامون گستره تبعیت و اطاعت از اولوالامر را نیز به همراه دارد؛ از این رو در طول ارائه مباحث در کنار اشاره به مصادیق اولوالامر که هدف اصلی این نوشته است به گستره اطاعت از اولوالامر و نیز خصوصیات آنها اشاره خواهد شد.

مفهوم‌شناسی اولوالامر

هرچند مفهوم «اولوالامر» در آیه ۵۹ سوره نساء روشن است؛ لکن اندیشمندان فریقین در تعیین

مصادیق آن با یکدیگر اختلاف نظر جدی دارند. (نجارزادگان، ۱۳۸۲: ۴) کلمه «اولوا» به لحاظ لغوی جمع و به معنای «ذو» است و واحد ندارد و گفته شده اسم جمع است و واحد آن «ذو» به معنی صاحب است (دهخدا، ذیل اولوا). واژه «امر» نیز در معانی مختلفی چون: فرمان، حکم، شأن، حال و حادثه استعمال می‌گردد و جمع آن اُمور و اوامر است (دهخدا، ذیل امر). بنابراین معنای عام «اولوالامر» عبارت است از: صاحبان امر؛ یعنی کسانی که به عنوان امیر بر گروهی از مردم گمارده شده‌اند یا حاکم بر عامه مردم‌اند و مرجع و ملجأ آنها در اُمور دینی، فکری، اجتماعی، سیاسی، نظامی و ... می‌باشند. لازم به ذکر است که این عنوان گرچه بیشتر در عرصه‌های سیاسی و نظامی استعمال می‌گردد؛ اما گاه ممکن است بر افرادی اطلاق شود که علاوه بر شایستگی در آن عرصه‌ها، در حوزه‌های دیگری مانند مسائل دینی، فکری، فرهنگی، اقتصادی و ... نیز از سرآمدی و برجستگی برخوردار باشند؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که حاکم نخست و فرمانروای اصلی مسلمانان در دوران حیات خویش بود مرجع دینی و شرعی و علمی اصلی آنها نیز به شمار می‌آمد. از این رو با توجه به عطف واژه «اولوالامر» به واژه «الرسول» در آیه مورد بحث، این تعبیر افزون بر مرجعیت و مسؤولیت سیاسی و زمامداری، می‌تواند مرجعیت علمی و دینی را نیز در برگیرد.

دیدگاه مفسران درباره مصداق اولوالامر

الف) مفسران امامیه

مفسران شیعه، همگی بر این عقیده‌اند که: مراد از اولوالامر در آیه ۵۹ سوره نساء، کسانی هستند که از هرگونه گناه و پلیدی مصون و معصوم می‌باشند؛ از این رو این افراد تنها با معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله قابل شناسایی‌اند؛ زیرا اطاعت از اولوالامر در این آیه در ردیف اطاعت از خدا و رسول ذکر شده و این اطاعت همان گونه که در ظاهر بی‌قید و شرط است، در واقع هم بدون قید و شرط است و عقل نیز آن را مقید نمی‌کند؛ (رازی، ۱۴۰۸: ۵ / ۴۱۴ - ۴۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۰۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۶۵ - ۴۶۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۴۳۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۲ / ۳۵۹؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۴ / ۱۴۸ - ۱۳۳) به همین دلیل سنت و تاریخ نیز گواه بر این است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله این افراد را با نشانه‌ها و نام‌های ویژه به مردم معرفی نموده است.

تحلیل انتقادهای مطروحه بر نظریه امامیه

نقد اول

عبارت «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» در آیه مرجع نزاع و اختلاف را تنها خدا و

رسولش قرار داده است و به مؤمنان فرمان می‌دهد تا هرگاه در امری اختلاف نمودند، برای رفع آن به کتاب خدا یا رسول او به هنگام حیات - و به سنت آن حضرت پس از رحلتش - مراجعه کنند؛ اگر اولوالامر نیز بسان پیامبر ﷺ معصوم بودند و رأی و نظر آنان مانند رأی و نظر پیامبر بود، سزاوار بود آنها نیز در این آیه از سوی خداوند به عنوان مرجع رفع نزاع و اختلاف مردم معرفی شوند و اگر اولوالامر معصوم بودند می‌بایست با اشاره خداوند رأی و نظر آنان نیز برای امت اسلامی به عنوان ملاک قرار گیرد. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۲۶۱؛ کیا هراسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۷۳؛ ابوحنیان، ۱۴۲۰: ۳ / ۶۸۷؛ با تصرف) به عبارت دیگر، چنان که اولوالامر خود نیز مخاطب «تنازعتم» و «رُدُّوا» نبودند، آیه قطعاً می‌فرمود: «فردوه الی الله و الرسول و اولی الامر منکم» و آنها را نیز مرجع حل اختلاف قرار می‌دادند. عدم عطف اولی الامر به خدا و رسول به عنوان مرجع رفع نزاع، دلیل بر آن است که اولی الامر مذکور در آیه معصوم نیستند. (معنای اولوالامر از قرآن <http://monazere2.blogfa.com>)

پاسخ

یکم: ارجاع ندادن مؤمنان برای رفع نزاع به اولوالامر، دلیل بر عدم عصمت آنها از خطا و گناه نیست؛ بلکه به این جهت است که از جمله مسائل مورد اختلاف و نزاع در بین مؤمنان، خود موضوع تشخیص مصادیق اولوالامر است؛ از این رو به مؤمنان فرمان می‌دهد که اگر به خدا و قیامت ایمان دارند، در مسائل مورد نزاع - که حکمش را نمی‌دانند - به کتاب خدا و سنت پیامبر مراجعه کنند که از جمله موارد اختلاف و نزاع، شناسایی مصادیق اولوالامر است؛ چرا که صاحب شریعت می‌داند که در شناسایی مصادیق اولوالامر بین مؤمنان نزاع پیش خواهد آمد، از این رو روا نیست که خداوند اولوالامر را که خود موضوع و مورد نزاع هستند مرجع رفع نزاع معرفی کند.

دوم: «ارجاع به اولوالامر» برای اولوالامر منزلتی بالاتر از «امر به اطاعت از آنها» که در ابتدای آیه آمده، در بر نخواهد داشت. چه آنکه اگر قرآن می‌گفت در منازعات به اولوالامر مراجعه کنید با همان «امر به اطاعت از اولوالامر» که در آغاز آمده یکسان خواهد بود و تنها مطلب تکرار می‌شد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۹۱)

بر این اساس، سخن زمخشری و بیضاوی: «فان تنازعتم و اولی الامر فی شیء» در تفسیر عبارت قرآنی: «فان تنازعتم» اشتباه محض بوده و با صدر آیه که اطاعت مطلق از اولی الامر را می‌رساند در تضاد است و تفسیر به رأی محسوب می‌گردد. اگر مقصود چنین بود باید می‌فرمود: «فان تنازعتم معهم فی شیء» و ضمیر «معهم» به اولی الامر برمی‌گشت و مطلب تمام می‌شد. (قرشی، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۱۲)

سوم: در این آیه برای دعوت به اطاعت از «رسول» و «اولی الامر» تنها یک «اطیعوا» آمده است؛ این «اطیعوا» نمی‌تواند هم مطلق باشد و هم مقید؛ یعنی نمی‌توان گفت که این «اطیعوا» درباره «رسول» مطلق است و درباره «اولی الامر» مقید؛ زیرا اطلاق و تقیید با یکدیگر قابل جمع نیستند (کاردان، ۱۳۸۵: ۱۵۳ - ۱۱۱) به بیان دیگر لفظ «اولی الامر» بر لفظ «الرسول» عطف شده، و عامل نصب در هر دو یک فعل است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و این حاکی از آن است که معطوف (اولی الامر)، در مرحله قضاوت و داوری، قرین «رسول» است؛ یعنی همان‌طور که رسول اعظم صلی الله علیه و آله در قضا و داوری دچار گناه و خطا نمی‌گردد، اولی الامر نیز از این جهت همانند او هستند (پاسخ به شبهات: قرآن و امامت: آیه اولوالامر: <http://al-imamah.com>) چنان که امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز این آیه را در همین معنا و با همین مفهوم قرائت و تفسیر نموده‌اند. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۷۶ و ۸ / ۲۷۶؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۴۷)

نقد دوم

واژه «منکم» در عبارت قرآنی: «اولی الامر منکم» گویای آن است که هر یک از صاحبان امر یک انسان عادی مانند دیگر افراد جامعه بوده و همان گونه که دیگر افراد جامعه ایمانی، معصوم نیستند، آنها نیز چنین‌اند.

پاسخ

برخلاف برداشت فوق، مقصود از واژه «منکم» این است که اولی الامر از میان شما (انسان‌ها) هستند چنان که در آیات:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ. (جمعه / ۲)
رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ. (بقره / ۱۲۹)
رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي. (اعراف / ۳۵)

دو تعبیر «منهم» و «منکم» گویای آن است که رسول از جنس بشر و از میان انسان‌هاست؛ بدین جهت این تعبیر به عادی بودن و غیر معصوم بودن اولی الامر یا رسول نظر ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۹۲، با تصرف)

نقد سوم

نقد دیگری که به دیدگاه پیروان ائمه اهل بیت علیهم السلام شده این است که گفته می‌شود: ما در عصری

زندگی می‌کنیم که دسترسی به امام معصوم و دریافت علم دین و رهنمود از او نداریم، و همین امر خود دلیل است بر اینکه آن کسی که خداوند اطاعتش را بر امت واجب کرده امام معصوم نیست، چون [اکنون] امت اسلام به چنین امام و ولی امر معصومی دسترسی ندارد!

به عبارت دیگر چنان که مقصود از «اولی الامر» را ائمه معصومین دوازده گانه شیعه بدانیم در نتیجه آیه شریفه قرآن پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام - صرف نظر از اینکه آن بزرگوار و اجدادش به جز علی علیه السلام عملاً حکومت و امارت نداشته‌اند - تا ظهور و قیام امام دوازدهم، بلاموضوع خواهد شد!^۱ (معنای اولوالامر از قرآن / <http://monazere2.blogfa.com/post-65.aspx>)

پاسخ

پاسخ این شبهه آن است که اگر اکنون امت اسلام به امام معصوم دسترسی ندارد دلیل این محرومیت، کوتاهی خود امت است؛ زیرا این امت اسلام بود که به سبب سوء اختیار و با انجام اعمال زشتی که از گذشته تاکنون مرتکب شده و می‌شود، خود را از بهره‌مندی از امام معصوم محروم نموده است! از این رو این محرومیت مستند به خدا و رسول نیست، بنابراین تکلیف پیروی و اطاعت از معصوم برداشته نشده است.

بر این اساس، این شبهه و ادعا در کنار ارتکاب آن رفتار ناپسند از سوی امت اسلام، به این می‌ماند که امتی پیامبر خود را به دست خود بکشند، آنگاه به درگاه خداوند عذر آورده، بگویند: پروردگارا! اگر به دستورات تو و پیامبرت عمل نکردیم به‌خاطر آن بود که پیغمبرت در بین ما نبود تا از او اطاعت کنیم؟! (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۶۳۸)

نقد چهارم

علمان شیعه خود معتقدند که زمامداران حق (غیر معصوم) و فقیهان نیز گاهی گرفتار سهو و خطا می‌شوند، با این حال اطاعت از آنها را تجویز می‌کنند. اگر شرط تبعیت عصمت است پس چنین اطاعتی مجاز نیست. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۹۱)

پاسخ

این اشکال، بر اندیشه ضرورت عصمت اولی الامر مذکور در آیه ۵۹ سوره نساء که از سوی

۱. صاحب التفسیر الحديث همین شبهه را به گونه دیگری تقریر نموده است. (ر.ک به: دروزه، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۵۷)

اندیشمندان شیعه و معدودی از متفکران سنی مطرح شده است نمی‌تواند خدشه‌ای وارد کند؛ چراکه در این آیه بحث بر سر این نیست که به صورت کلی از چه کسانی اطاعت جائز است و از چه کسانی جائز نیست؛ بلکه در این آیه بحث در این است که مصداق اولوالامر چه کسانی هستند که اطاعت از آنان بسان اطاعت از رسول اکرم ﷺ مطلق است؟ بحث اطاعت از زمامداران صالح (غیر معصوم) و فقیهان عادل و گماردگان شخص معصوم دلیل دیگر دارد که آن دلیل مقید می‌شود به «لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق» و مانند آن.^۱ از دیدگاه شیعه این گونه افراد نمی‌توانند مصداق اولوالامر در آیه مورد بحث باشند؛ هرچند در زمره اولوالامر به معنای عام و لغوی آن قرار گیرند. (به عنوان نمونه، رک به: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۴۳۶) به عنوان مثال مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ولی امر جامعه و رهبر انقلاب باید دارای ویژگی‌هایی همچون: عدالت، تقوی، تدبیر، شجاعت و ... باشد (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۹) لکن هرگز عصمت به عنوان شرط انتخاب وی مطرح نگردیده؛ از این رو هرگاه رهبری فاقد یکی از شرایط اصلی مثل عدالت شود خود به خود از رهبری معزول می‌گردد (همان: اصل ۱۱۱) و تبعیت از وی شایسته نیست.

برخی از مفسران شیعه در این رابطه دیدگاهی را مطرح نموده‌اند که دربرگیرنده نظر مفسران شیعه و بهترین دیدگاه مفسران سنی است. طبق این دیدگاه، با توجه به روایات وارده درباره مصداق اولی الامر، مصداق اصلی و نخستین اولوالامر، ائمه معصومین ﷺ است، اما این امر مانع از آن نمی‌گردد تا کسان دیگری غیر از معصومین را نیز که از بالاترین و بیشترین شرایط شایستگی و لیاقت برای تدبیر جامعه اسلامی برخوردارند، به هنگامی که دسترسی به معصوم امکان‌پذیر نیست دربر گیرند! چه آنکه نتایج مثبت تبعیت و اطاعت از چنین اشخاصی در مقایسه با نتایج منفی آن، بسیار بیشتر و قابل توجه‌تر است؛ از این رو، آنان مسئله ولایت فقیه و ولایت شورای مسلمانان را نیز بر همین اساس توجیه نموده‌اند. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۷ / ۳۲۶ - ۳۲۵؛ نیز: صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۷ / ۱۴۵ - ۱۴۴)

در نقد این دیدگاه باید گفت: مسئله ولایت فقیه که اکنون در میان برخی از مسلمانان و در غیاب اولوالامر معصوم عینیت و فعلیت یافته، برگرفته از سفارش و رهنمود اولوالامر معصوم است؛ از این رو تبعیت از ولی فقیه صلاحیت‌دار در حقیقت تبعیت با واسطه از اولوالامر معصوم است.

۱. مانند: «فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه ...» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۴۵۸)

شواهد روایی بر نظریه امامیه

افزون بر استدلال‌های متین، شواهد نقلی فراوانی نیز در تأیید نظریه مفسران و متفکران شیعه وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید وقتی آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نازل گشت از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم «اولوالامر» که خدا اطاعت از آنها را قرین اطاعت خود قرار داده چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان جانشینان من و امامان مسلمانان‌اند که اولین آنها علی بن ابی‌طالب و پس از او حسن سپس حسین سپس علی بن الحسین سپس محمد فرزند علی که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را درک خواهی کرد وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان، پس از او جعفر صادق فرزند محمد سپس موسی فرزند جعفر سپس علی فرزند موسی سپس محمد فرزند علی سپس علی فرزند محمد سپس حسن فرزند علی است، آنگاه همنام من محمد فرزند حسن است که کنیه‌اش «حجت الله فی ارضه و بقیة الله فی عیاده» است. و او شخصی است که خداوند به دستش مشرق و مغرب زمین را فتح خواهد کرد. او همان شخصی است که از میان شیعیان خود غایب می‌گردد؛ غیبتی که (به‌خاطر طولانی شدن مدت آن) جز آن کس که خداوند دلش را به ایمان آزموده است کسی در عقیده به امامتش ثابت نمی‌ماند ... (صدوق، ۱۴۰۵: ۲۵۳)

۲. جابر جعفی گوید: از امام باقر ع فرمود: «اولی الامر» پرسیدم. آن حضرت فرمود: آنها اوصیای (پیامبر)ند. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۵۲)

۳. عبدالله بن عجلان از امام باقر ع نقل می‌کند که فرمود: این آیه درباره علی و دیگر ائمه نازل شده است؛ اینان جایگاهشان جایگاه پیامبران است؛ جز اینکه چیزی را حلال یا حرام نمی‌کنند. (همان)

مقصود از حرام و حلال نکردن این است که تشریع به دست اینها نیست، بلکه آنچه پیامبر از جانب خدا آورده و فرصت تبیین آن را نداشته به دست اینان تبیین می‌گردد.

۴. ابان می‌گوید: بر امام رضا ع وارد شدم. از آن حضرت درباره آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» پرسیدم که اولوالامر چه کسانی است؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب و سپس سکوت کرد چون سکوتش به درازا کشید پرسیدم پس از او کیست؟ فرمود: حسن و ساکت شد چون سکوتش طولانی شد پرسیدم پس از او کیست؟ فرمود: حسین. پرسیدم پس از او کیست؟ فرمود: علی بن حسین و سکوت کرد، آن حضرت هر کدام را نام می‌برد سکوت می‌کرد تا من بیرسم و با این شیوه تا آخرین امام را نام برد. (همان: ۲۵۱)

۵. ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ ... وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» پرسیدم. آن حضرت فرمود: درباره علی، حسن و حسین نازل شده است. گفتیم مردم (غیر شیعه) می گویند: اگر چنین است چرا از علی و اهل بیث در قرآن - به صراحت - نام برده نشده است؟ فرمود به آنها بگو: «نماز» بر رسول خدا نازل شد ولی از سه یا چهار رکعت بودن آن در قرآن نام برده نشد تا رسول خدا آن را تبیین کرد. «زکات» نازل شد ولی خداوند مشخص ننمود که از هر چهل درهم، یک درهم است تا اینکه رسول خدا آن را بیان کرد. «حج» نازل شد و خداوند بیان نکرد که هفت بار طواف کنید تا اینکه رسول خدا آن را بیان کرد. نیز آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» نازل شد، پیامبر فرمود: «من كنت مولاة فعلي مولاة» و فرمود: «شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می کنم، من از خدا خواسته ام میان این دو جدایی نیفکند تا در حوض بر من وارد شوند و خدا خواسته مرا اجابت نمود ...» (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۸۷)

۶. ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ ... وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فرمود: مراد ائمه از اولاد علی و فاطمه است تا روز قیامت. (صدوق، ۱۴۰۵: ۲۲۲)

آنچه آمد برخی از روایاتی است که برداشت مفسران شیعه از اولوالامر را تأیید و تقویت می کند.^۲ قابل توجه آنکه در منابع روایی اهل سنت نیز روایاتی در تأیید نظرگاه شیعه پیرامون مصداق اولوالامر آمده است. روایت ذیل نمونه گویا از این امر است:

... عن علي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: شركائي الذين قرنهم الله بنفسه و بي و أنزل فيهم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» الآية، فإن خفتم تنازعاً في أمر فارجعوه إلى الله و الرسول و اولی الامر. قلت: يا نبي الله من هم قال: أنت أولهم. (ر.ک به: حسکانی، ۱۴۱۱: ۱ / ۱۸۹؛ برای مطالعه دیگر موارد، ر.ک به: مغنیه، ۱۳۲۴: ۲ / ۳۶۰)

افزون بر این، آیات دیگری از قرآن نیز نظیر آیه ولایت (مائده / ۵۵)؛ آیه تطهیر (احزاب / ۳۳) به انضمام روایات فراوانی که در تبیین و تفسیر آنها آمده، تردیدی باقی نمی گذارد که مقصود از اولوالامر، همان کسانی است که پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله آنان را به عنوان جانشینان خویش مشخص نموده است.

۱. برای ملاحظه دیگر روایات، ر.ک به: فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۱۰ - ۱۰۸.

۲. بیش از سی حدیث به صورت مسند و مرسل در تفسیر «اولی الامر» وارد شده که در همه آنها امامان معصوم علیهم السلام مصداق آن دانسته شده اند (ر.ک به: بحرانی، ۱۴۱۶: ۲ / ۱۱۵ - ۱۰۳) برخی تعداد این احادیث را در منابع شیعه و اهل سنت، سیصد مورد می دانند. (ر.ک به: صافی گلپایگانی، جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثنی عشر)

ب) مفسران اهل سنت

در مقابل، مفسران غیر شیعه چنین اعتقادی ندارند و اولوالامر را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده‌اند. آنان با اینکه آراء گوناگونی درباره مصادیق اولوالامر ابراز داشته‌اند، همگی در اینکه عصمت از گناه و رجس برای اولوالامر شرط نیست، با یکدیگر اشتراک نظر دارند.^۱ مهم‌ترین آراء این مفسران درباره اولوالامر به شرح ذیل است:

۱. زمامداران، حاکمان و فرماندهان عادل

اولوالامر زمامداران، حاکمان و فرماندهان جنگ‌ها هستند به این شرط که عادل و دادگر باشند و فرمان آنها مطابق احکام شریعت باشد. اکثر مفسران بزرگ اهل سنت از جمله زمخشری، حقی بروسوی، سید قطب و طنطاوی چنین دیدگاهی دارند؛ زمخشری تصریح می‌کند که منظور از اولوالامر زمامداران بحق مانند: خلفای راشدین است. دلیل او بر این اختصاص این است که خدا و رسول از زمامداران ستمگر بلکه از هر ستمگری براءت می‌جویند و خداوند نیز در آیه کریمه اطاعت از اولوالامر را همسان با اطاعت از خود و رسولش قرار داده و ممکن نیست خداوند برای اطاعت از زمامداران ستمگر چنین حکمی صادر کند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۲۴)

سید قطب نیز اظهار می‌دارد: منظور آیه کریمه از اولوالامر، هر زمامدار و حاکمی نیست؛ بلکه منظور از آن [زمامدار] مسلمان و مؤمنی است که ایمانش او را به سمت اطاعت از خدا و رسول هدایت نماید و او در سایه این ایمان، مردم را به پذیرش حاکمیت و تشریع خداوند ملزم کند. نیز اطاعت از اولوالامر در اموری است که مشروع باشد و با کتاب و سنت سازگار باشد. وی سپس چند روایت ذکر می‌کند که بیانگر آن است که اطاعت در معروف است نه در معصیت. (سید قطب، ۱۴۱۲: ۲ / ۶۹)

نیز حقی بروسوی در *روح البیان* می‌گوید:

مقصود از اولوالامر، زمامداران عادل و حق مدار است؛ مانند خلفای راشدین؛ اما زمامداران ستم پیشه شایستگی عطف بر خدا و رسول را ندارند؛ چه، آنها دزدانی هستند که با قهر و غلبه بر اموال مردم مسلط گشته‌اند. (حقی بروسوی، ۱۴۱۲: ۲ / ۲۲۸)

حاصل این دیدگاه این است که اولوالامر در این آیه مصادیق مشخص و معینی ندارد بلکه

۱. البته فخر رازی نیز عصمت از خطا را برای اولوالامر لازم می‌داند. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۲)

مقصود از آن زمامداران و حاکمان امت اسلامی است که مشروعیت آنها و لزوم اطاعت از آنها با دو شرط روا می‌باشد:

۱. عادل و دادگر باشند؛

۲. حکم و فرمانشان مخالف شرع نباشد.

نقد و بررسی

مفسران امامیه در نقد این نظر گفته‌اند: این رأی با ظاهر آیه کریمه سازگار نیست. آیه کریمه اطاعت از اولوالامر را مانند اطاعت از رسول، مطلق و بی‌قید و شرط آورده و چنین اطاعتی اقتضا دارد که اطاعت شونده معصوم باشد؛ در غیر این صورت همان‌گونه که فخر رازی گفته است به تناقض می‌انجامد. (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۲۳۶)

البته ممکن است مدعیان این سخن بگویند: هرچند اطاعت در آیه کریمه مطلق است؛ لکن ادله دیگری برای تقیید آن موجود است؛ زیرا شخص عادل که مردم او را بر می‌گزینند و در زمره اولوالامر قرار می‌گیرد، به حکم آیه کریمه اطاعت از او لازم است. در واقع، آنچه در آیه کریمه آمده، همان چیزی را بیان می‌کند که در میان جامعه رواج دارد. آنچه در همه جوامع - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - رواج دارد این است که مردم طبق قوانین، فردی را از میان خویش برمی‌گزینند و با وجود اینکه از ابتدا به خطاپذیری او آگاه‌اند و می‌دانند او ممکن است گاهی دچار اشتباه شود اما اطاعت از او را بر خود واجب می‌دانند. تنها در جایی که بدانند حکم او بر خلاف قانون و اشتباه است بدان عمل نمی‌کنند. البته گاهی با وجود اشتباه حاکم، مصلحت تبعیت از او را که موجب وحدت جامعه است، بر اشتباه او مقدم می‌دارند و آن را موجب جبران اشتباه احتمالی حاکم به حساب می‌آورند؛ لذا آیه کریمه در واقع این شیوه عقلایی را به مؤمنان می‌آموزد. خداوند به حکم آیه کریمه، اطاعت از اولوالامر را بر مؤمنان واجب کرده و از سوی دیگر یک قانون کلی بیان نموده و فرموده اگر اطاعت از مخلوق با معصیت خالق محقق شود چنین اطاعتی روا نیست: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹: ۷ / ۷۳۷؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۲ / ۶۱۹، و ۴ / ۳۸۱) و نیز آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ». (اعراف / ۲۸) بنابراین اطاعت مطلق نیست، هر جا بدانیم معصیت نیست اطاعت واجب است و هر جا بدانیم معصیت است اطاعت جایز نیست و هر جا تردید باشد، باز اطاعت لازم است؛ زیرا این اطاعت موجب انسجام امت می‌گردد و مصالح فراوانی را در پی دارد؛ نیز خطای او را در برخی از موارد جبران می‌کند؛ چنان که قرار دادن حکم ظاهری، مصلحتی دارد که مفسده فوت

واقع را جبران می‌کند. پس آیه کریمه اطلاق ندارد و با ادله عقلی و نقلی مقید می‌شود.

پاسخ این ادعا آن است که: اطلاق آیه کریمه به‌گونه‌ای است که با امثال این حدیث قابل تقييد نیست. به‌عنوان مثال قرآن کریم به صورت ضمنی - و نه با صراحت - به اطاعت از پدر و مادر امر نموده است؛ یعنی به احسان نسبت به آن دو سفارش نموده: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» (احقاف / ۱۵) که این سفارش متضمن امر به اطاعت از آنان نیز هست؛ با این حال با صراحت از اطاعت نمودن از آنان در معصیت نهی کرده است: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (احقاف / ۱۵) اما در آیه اطاعت (نساء / ۵۹) با اینکه قرآن با صراحت به اطاعت از اولوالامر، فرمان داده ولی از متابعت آنها در معصیت نهی ننموده است. این همان نکته اساسی است که ما را به لزوم وجود عصمت در اولوالامر راهنمایی می‌کند. افزون بر این، اطاعت از والدین با اطاعت از اولوالامر هم سطح نیست، اطاعت از اولوالامر در رتبه اطاعت از پیامبر است؛ از این رو از اطاعت آنها در معاصی نهی نشده است. بنابراین لازم می‌آید که اولاً اطاعت از اولوالامر مطلق باشد و ثانیاً مطاع (اولوالامر)، معصوم از خطا و گناه باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۴۱۶ - ۴۱۵).

بر این اساس دیدگاه این دسته از مفسران اهل سنت نادرست است و دیدگاه مفسران شیعه استوارتر به نظر می‌رسد که افراد معینی را دارای عصمت می‌داند و آنها را مصداق اولوالامر در این آیه می‌شمارد.

۲. زمامداران و حاکمان (در امور سازگار با شریعت)

برخی از مفسران سنی بر آنند که: مصداق «اولوالامر» زمامداران و حاکمان هستند؛ اما اطاعت از آنها در اموری است که با شریعت سازگار باشد؛ گرچه آنها خود عادل و دادگر نباشند. طبری و قرطبی از جمله این گروهند. طبری در جامع‌البیان ابتدا به نقل آراء مختلف می‌پردازد، سپس بهترین نظریه را زمامداران و والیان می‌داند.^۱ وی مبنای قول خود را احادیثی از رسول خدا می‌داند؛ مانند این روایت که آن حضرت می‌فرماید:

سَلِّمُوا بَعْدِي وَلَاتْ؛ فَيَلِكُمُ الْبَرُّ بَرًّا وَ الْفَاجِرُ بَفْجُورِهِ، فَاسْمَعُوا لَهُمْ وَ اطِيعُوا فِي كُلِّ مَا وَافَقَ الْحَقَّ وَ صَلُّوا وَرَاءَهُمْ؛ فَإِنْ أَحْسَنُوا فَلَكُمْ وَ لَهُمْ وَ إِنْ أَسَاءُوا فَلَكُمْ وَ عَلَيْهِمْ.
(طبری، ۱۴۱۲: ۵ / ۹۵)^۲

۱. عزت دروزه نیز دیدگاه طبری را صواب و حق می‌داند. (دروژه، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۵۶)

۲. برای ملاحظه روایاتی از این دست، رک به: دروزه، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۵۵ - ۱۵۴.

پس از من والیانی بر شما حکومت خواهند کرد. حاکم نیکوکار به نیکی و حاکم تبهکار با تبهکاری حکومت می‌کند! از آنان حرف شنوی داشته باشید و (از آنها) در هر امری که مطابق حق باشد اطاعت کنید و در نماز به آنان اقتدا کنید؛ زیرا اگر آنها به نیکی رفتار نمایند به سود شما و خود آنان خواهد بود و اگر بد عمل کنند به سود شما! و زیان خود آنان خواهد بود.

برخی از مفسران امامیه بر این باورند که نظریه مشهور مفسران اهل سنت همین نظریه است. (کاظمی، ۱۳۶۵: ۲ / ۲۴۵) البته تحقیق نشان می‌دهد که مشهور آنان عدالت را برای زمامداران شرط می‌دانند. (همان)

نقد و بررسی

همان انتقادی که به دیدگاه نخست وارد بود بر این دیدگاه نیز وارد است؛ زیرا دستور به اطاعت در آیه اطاعت، مطلق است و تقیید بردار نیست؛ ازاین‌رو اقتضا دارد که مطاع دارای ملکه عصمت باشد. افزون بر آن، ایراد دیگر که بر این دیدگاه وارد است آن است که این ادعا با آیات فراوانی از قرآن کریم و نیز با حکم عقل عملی ناسازگار است؛ زیرا چگونه خداوند اطاعت از ظالم را در ردیف اطاعت از رسولش قرار می‌دهد حال آنکه خود می‌فرماید:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ. (هود / ۱۱۳)

به ستمکاران متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد، و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد. (کاظمی، ۱۳۶۵: ۴ / ۲۴۰)

۳. عالمان دین و فقیهان

مصداق اولوالامر در این آیه عالمان دین و فقیهان هستند. بسیاری از مفسران سنی این سخن را به‌عنوان یک نظر یا احتمال در ذیل آیه کریمه ذکر کرده‌اند.^۱ برخی نیز مانند: بغوی، کیا هراسی و حداد یمنی این نظریه را ترجیح داده و برگزیده‌اند. بغوی ابتدا این احتمال را به حسن، مجاهد و

۱. ر.ک به: قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۲۶۱ - ۲۵۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۶۴ - ۶۳ ابن‌عاشور، بی‌تا: ۴ / ۱۶۹ - ۱۶۴؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۵۷ - ۱۵۰؛ خطیب، بی‌تا: ۳ / ۸۲۲ - ۸۲۱؛ مراغی، بی‌تا: ۵ / ۷۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۵ / ۱۲۶.

ضحاک نسبت می‌دهد و آن را از ابن عباس نیز روایت می‌کند؛ سپس به این آیه قرآن استناد می‌کند که می‌فرماید:

وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. (نساء / ۸۳)
یعنی اگر مسلمانان امر (مربوط به خوف و أمن) را به پیغمبر و سرپرستان خویش ارجاع می‌دادند، قطعاً کسانی از آنان که اهل استنباط هستند، آن را می‌دانستند.

براساس این آیه او مدعی است که ارجاع امت به اولوالامر در مسائل اختلافی، گویای آن است که اولوالامر دارای چنان منزلتی هستند که با رجوع به کتاب خدا، به نزاع و اختلاف خاتمه دهند و این شأن عالمان دین است. (بغوی، ۱۴۲۰: ۱ / ۶۵۰)

کیا هراسی، ابتدا «زمامداران» و «عالمان دین» را به عنوان دو احتمال به عنوان مصداق اولوالامر مطرح می‌کند سپس احتمال اول را اظهر می‌داند؛ لکن عبارت «فإن تنازعتم» را در آیه قرینه می‌داند بر اینکه احتمال دوم؛ یعنی عالمان دین و فقیهان مقصود باشد. دلیل این ترجیح از نظر وی آن است که خداوند عموم مردم را به اطاعت از اولوالامر فرمان داده و اولوالامر را در امور مورد اختلاف و نزاع، به کتاب خویش و سنت پیامبر ارجاع داده و جز عالمان دین کسی توان رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر را به منظور رفع اختلاف‌ها ندارد؛ از این رو، این خود قرینه است که مقصود از اولوالامر، عالمان دین و فقیهان است. (کیا هراسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۷۲)

نقد و بررسی

مفسران امامیه همان انتقادی را که بر دو دیدگاه اول و دوم وارد نموده‌اند بر این رأی نیز وارد می‌نمایند. افزون بر آن، مراد از تنازع در آیه مورد بحث، تنازع مؤمنین در بین خودشان است، نه تنازعی که به فرض بین آنها و اولوالامر اتفاق بیفتد، و یا بین خود اولوالامر رخ دهد؛ چه، فرض اول یعنی تنازع مؤمنین با اولوالامر با مضمون آیه که اطاعت از اولوالامر را بر مؤمنان واجب کرده، سازگار نیست. فرض دوم نیز با آیه نمی‌سازد؛ چه آنکه معنا ندارد خدای تعالی اطاعت از کسانی را بر امت واجب کند که آنها در بین خودشان با یکدیگر تنازع دارند؛ زیرا اگر اولوالامر در بین خود تنازع کنند قطعاً یکی بر حق و دیگری بر باطل خواهد بود؛ از این رو خدای تعالی چگونه اطاعت کسی را که خود بر باطل است بر مردم واجب می‌کند؟ علاوه بر این، خطاب در آیه متوجه مؤمنین است نه اولوالامر. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۶۴۰؛ با اندکی تصرف)

نیز شیخ طوسی معتقد است که: «اولوالامر» به معنای صاحبان امر و فرمان است و عالمان

موضوعاً از این عنوان خارج هستند؛ (طوسی، بی تا: ۳ / ۲۳۶) زیرا آنان صاحبان امر و فرمان نیستند (نجارزادگان، ۱۳۸۴: ۲۰۱) مگر عالمانی که از بالاترین حد شایستگی و بایستگی برای تدبیر امور جامعه اسلامی برخوردار باشند که این گونه افراد نیز طبق نظر شیعه افراد مشخص و معینی هستند.

۴. مطلق ولایت‌داران بر مردم

اولوالامر مشتمل بر همه کسانی است که - در عرصه‌های مختلف زندگی - به نوعی بر مردم، ولایت و قیمومیت دارند و متابعت از فرمان آنها بر مردم لازم است. مانند: زمامداران، والیان، فرماندهان جنگ، عالمان دین، اهل حل و عقد و امثال آنها. البته این اطاعت در هیچ موردی مطلق نیست؛ بلکه تنها تا وقتی صورت می‌گیرد که آنها امر به خیر، احسان و عدل نمایند. (خطیب، بی تا: ۳ / ۸۲۲)

نقد و بررسی

انتقاد مشترکی که بر آراء پیشین وارد بود بر این دیدگاه نیز وارد است. اشکال دیگر آن است که اگر مصداق «اولی الامر» شخص معینی در هر زمان نباشد لازم می‌آید تا مردم به اطاعت از همه اُمرا و علما با وجود اختلاف در میان آراء، مذاهب و فتاوایشان موظف شوند؛^۱ این درحالی است که ما نمی‌توانیم با تبعیت از این عقاید و دستورهای مختلف، حق را از ناحق تمیز و تشخیص دهیم؛ زیرا در این حالت تعبیر اولوالامر موجب امتیاز و برتری یک عده مخصوص و معین جهت تبعیت از آنها نشده است، پس همه آنها مساوی و واجب اطاعة خواهند بود که این محال و تکلیف غیر مقدور است. پس مقصود از اولی الامر در هر زمان یک نفر معین و مشخص است و آنها ائمه مورد نظر شیعه هستند. (رازی، ۱۴۰۸: ۵ / ۴۰۹)

۵. اهل حل و عقد

اولوالامر فقط اهل «حل و عقد» از امت اسلام است. سخن فخر رازی در این رابطه چنین است:

خداوند به‌طور جزم و قطع [= بدون قید و شرط] به اطاعت از اولوالامر فرمان داده و روشن است که آن کس که اطاعتش بدون قید و شرط لازم است باید معصوم از خطا باشد وگرنه به تناقض می‌انجامد. پس اولوالامر مذکور در آیه کریمه باید معصوم باشند. حال این معصوم یا بعضی از امت است یا همه امت.

۱. هرچند ممکن است که آنها به ظاهر نیز ما را به معصیت خالق دعوت نکنند.

اما نمی‌توان گفت بعضی از امت است؛ زیرا اگر چنین بود باید ما آنها را می‌شناختیم و به آنها دسترسی پیدا می‌کردیم تا از آنها متابعت نموده و بهره‌مند شویم و حال آنکه چنین نیست. پس اولوالامری که معصوم هستند، اهل حل و عقد از امت می‌باشند. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۲)

بر این اساس، فخر رازی مصداق اولوالامر را افراد معصوم می‌داند و معتقد است که چون آنها افراد مشخصی در میان امت اسلام نیستند پس باید آنان را اهل حل و عقد از امت دانست. صاحب تفسیر المنار افراد مورد اعتماد امت را اهل حل و عقد می‌داند که عبارتند از: زمامداران، حاکمان، عالمان دین، مسئولان امور تجاری، صنعتی و زراعی، رؤسای کارگران و احزاب، مدیران جراید و فرماندهان لشکر، و امثال آن. (رشیدرضا، ۱۳۶۶: ۵ / ۱۸۱)

نقد و بررسی

در آغاز لازم است روشن گردد که مقصود از این ادعا که اهل حل و عقد معصوم هستند! چیست؟ در این رابطه چند احتمال مطرح است:

یک. مقصود از ادعای عصمت برای اهل حل و عقد آن است که تمام افراد هیئت‌های حاکمه معصوم هستند؛ یعنی هیچ فردی از افراد هیئت‌های حاکمه خطا نمی‌کند!

اشکال این فرض آن است که یک روز بر امت اسلامی سپری نشده که همه افراد اهل حل و عقد مصون از گناه و اشتباه بوده باشند؛ لذا خداوند به تبعیت از کسی که وجود خارجی ندارد امر نمی‌کند.

دو. مقصود این است که مجموع اهل حل و عقد مصون از گناه و خطا هستند؛ هرچند فرد فرد آنها از خطا مصون نیست! چه، از نظر اصولیین اهل سنت، «اجماع بما هو اجماع» یعنی اجماع به صرف اینکه «اتفاق آرا» است حجیت و اصالت دارد. به عبارت دیگر اگر علمای اسلامی و به اصطلاح اهل حل و عقد در یک مسئله و در یک زمان (ولو زمان ما) در مورد امری وحدت نظر پیدا کنند، حتماً نظرشان صائب بوده و در عرض کتاب و سنت قرار می‌گیرد! (منتهاهی، ۱۳۸۰: ۱۱۱)

به دیگر سخن، از نظر اهل تسنن، توافق آراء همه امت در یک زمان، در حکم وحی الهی است! و در حقیقت همه امت در حین توافق، در حکم شخص پیغمبرند که آنچه بر آنها القا می‌شود، حکم خداست و خطا بردار نیست! (مطهری، ۱۳۶۸: ۴۹ - ۴۸)

بی‌تردید این فرض نیز نادرست است؛ زیرا «مجموع»، واقعیتی جدای از افراد ندارد. هیئت حاکمه

یا هیئت رئیسۀ جدا از افراد، وجود مستقلی ندارد؛ چنان که لشکری که از سربازان تشکیل می‌شود جدای از فرد فرد آنان وجود مستقلی ندارد. حال اگر هیچ یک از این افراد به صورت انفرادی و تنها، مصون از گناه و اشتباه نباشد، چگونه ممکن است مجموع آنها مصون باشند؟

تمسک و استناد به روایت: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَىٰ خَطَا (أَوْ عَلَىٰ ضَلَالَةٍ)»^۱ (ابن حنبل، بی‌تا: ۵ / ۱۴۵؛ ابن ماجه، بی‌تا: ۲ / ۱۳۰۳) برای اثبات و استوار نمودن این ادعا نیز درست نیست؛ چه آنکه اگر مقصود از این روایت عصمت اجتماع اهل حلّ و عقد بود، نمی‌بایست شاهد خطاها و لغزش‌های بسیار اهل حلّ و عقد در طول تاریخ حیات مسلمانان می‌بودیم! به علاوه مقصود از این حدیث - بر فرض صحت صدور^۲ - اجتماع همه امت اسلام بر امری از امور است نه اجتماع اهل حلّ و عقد از امت اسلام. افزون بر آن، عده‌ای گفته‌اند اساساً مراد از این حدیث آن است که: همه امت اسلام بر راه خطا اجتماع نمی‌کنند، بلکه پیوسته عده‌ای در میان آنان یافت می‌شوند که راه صواب را می‌یابند و بر مسیر حق، طی طریق می‌کنند؛ هرچند اکثریت امت اسلام ره به خطا برند. (ر.ک به: مازندرانی، ۱۴۲۱: ۲ / ۳۴۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۴۳۸ - ۴۳۷)

سه. مقصود از ادعای عصمت برای اهل حلّ و عقد این است که عصمت و مصونیت از گناه و خطا، نه صفت فرد فرد هیئت حاکمه است و نه صفت مجموع هیئت حاکمه؛ بلکه خداوند با اِمداد خود این هیئت را از خطا مصون می‌دارد، نظیر خبر متواتر؛ در مورد خبر متواتر نیز فرد فرد خبردهندگان مصون از کذب و دروغ نیستند، مجموع آنها نیز این چنین است؛ لکن عادت بر این است که دروغ در خبر متواتر ناممکن است و گویا خداوند خبر متواتر را از کذب مصون می‌دارد. اولوالامر نیز چنین‌اند؛ یعنی خداوند آنها را مصون می‌دارد و همیشه بر وفق کتاب و سنت حرکت می‌کنند.

پاسخ آن است که آیا مصونیت از اشتباه برای اهل حلّ و عقد از ویژگی‌های این امت است یا در همه امت‌ها نیز بوده است؟ بی‌تردید خواهید گفت: از ویژگی‌های این امت است؛ زیرا ما خطاهای فراوان در اهل حلّ و عقد از دیگر امت‌ها سراغ داریم. همه امت‌ها و ملت‌ها در گستره تاریخ، کارهای مهم کشوری، لشکری و قبیله‌ای را با مشورت و اراده جمعی انجام می‌دهند، با این حال خطاهای بسیار در این تصمیم‌ها رخ می‌دهد. حال که مصونیت از خطا ویژه این امت است، حکم خبر متواتر را ندارد که در آن به صورت طبیعی توافق بر دروغ ناممکن است، بلکه نوعی معجزه و کرامت خواهد

۱. هرگز امت من بر خطا (یا گمراهی) اجتماع نمی‌کنند.

۲. درباره وضعیت سندی این روایت ر.ک به: بررسی حدیث: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا (عَلَى الضَّلَالَةِ)»:

<http://www.al-mobin.com/kalam>.

بود! یعنی خدا این امت را گرامی داشته لذا تصمیم‌های اهل حلّ و عقد آن را با اسباب غیبی از خطا مصون می‌دارد. در این صورت این ایراد و انتقاد پدید می‌آید که اگر چنین ادعایی درست است لازم می‌آید که خداوند اولوالامر؛ یعنی اهل حلّ و عقد و دایره عملشان را تعیین و مشخص می‌کرد و پیامبر نیز آن را برای مردم بیان می‌کرد که اگر چنین بود مسلمانان صدر اسلام در این باره با یکدیگر بحث و گفتگو می‌کردند و از پیامبر پیرامون آن پرسش می‌نمودند؛ چراکه آنها درباره مسائل بسیار کم ارزش‌تر، از پیامبر پرسیده‌اند؟ نیز اگر چنین بوده است چرا پس از رحلت پیامبر در این باره بحث و گفتگویی بین آنها پدید نیامده است؟ گو اینکه فتنه‌هایی که پس از رحلت پیامبر اعظم به وجود آمده با دقت بسیار در تاریخ ثبت و نقل شده است؛ ولی از اهل حلّ و عقد تا زمان فخر رازی نامی برده نشده است! (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۹۶)

اما نکته مهم درباره این دیدگاه این است که این دیدگاه یک گام بزرگ به نظرگاه شیعه نزدیک شده؛ زیرا اطاعت از اولوالامر را در آیه مطلق (بدون قید و شرط) دانسته لذا عصمت را برای آنان شرط نموده است؛ هرچند نهایتاً در تعیین مصادیق اولوالامر معصوم، ره به خطا برده است.

۶. مطلق زمامداران (در امور سازگار و ناسازگار با شریعت)

مقصود از اولوالامر زمامداران بدون قید و شرط، می‌باشد و اطاعت از آنها طبق آیه کریمه لازم است. این قول را رشیدرضا در تفسیر المئار (همان: ۵ / ۱۸۱) نقل کرده و آن را نادرست دانسته است. سیوطی در تفسیر الدر المنثور آراء فراوانی در تبیین اولوالامر ذکر می‌کند، از جمله به نقل دو دسته احادیث می‌پردازد: دسته اول احادیثی است که افراد را از اطاعت در معصیت خداوند، بازمی‌دارد؛ مانند حدیث: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق». دسته دوم، احادیثی است که در لزوم پرهیز از مخالفت با سلطان ظهور دارد؛ هرچند سلطان عادل نباشد! مانند روایتی که عبیده بن جراح از رسول خدا نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «لا تَسُبُّوا السُّلْطَانَ فَإِنَّهُمْ فِيَّ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ»^۱ (ابن‌سلامه، ۱۴۰۵: ۲ / ۸۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۷۸) و مانند این دو روایت که از پیامبر خدا ﷺ نقل گردیده که فرمود: «إِصْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَ إِنْ اسْتَعْمَلَ عَلَيْكُمْ حَبْشِي...»^۲ (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۵۷۴) و قَالَ ﷺ: لِمَاعَازٍ: «يَا مَعَاذُ! أَطِيعْ كُلَّ أَمِيرٍ، وَ صَلِّ خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ...» (طبرانی، بی‌تا: ۲۰ / ۱۷۳؛ ابن‌عدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۲۸۰؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳ / ۳۳۶؛

۱. لفظ دیگر آن «لا تَسُبُّوا السُّلْطَانَ فَإِنَّهُ ظِلُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» است. (رک به: متقی هندی، ۱۴۰۹: ۶ / ۶۶)

۲. بشنوبید و اطاعت کنید؛ هرچند بر شما فرماندهی حبشی گمارم.

بی‌هقی، بی‌تا: ۸ / ۱۸۵؛ هیثمی، ۱۴۰۸: ۲ / ۶۷)^۱

به نظر می‌رسد مستند نظریه ششم، این قبیل احادیث است. سخن میبیدی به روشنی گویای این نظریه است:

... و اگر بی‌دادگر باشند آشکارا بر ایشان بیرون نیایند، و دست از طاعت ایشان بیرون نکشند، و دعای بد بر ایشان نکنند، و ایشان را از الله توبت خواهند، و با ایشان غذا کنند، و حج و نماز آدینه. و در خبر است که بعد از شرک هیچ گناه صعب‌تر از بیرون آمدن بر سلطان نیست! (میبیدی، ۱۳۷۱: ۲ / ۵۵۵)

نقد و بررسی

این دیدگاه، با صریح آیات قرآن و روح آموزه‌های دین اسلام ناسازگار است. چه آنکه قرآن کریم میل و گرایش به‌سوی ستمگر را موجب آتش و عذاب می‌داند: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۲ تا چه رسد به اطاعت از ستمگر؛ به‌ویژه در اموری که با کتاب خدا و سنت رسولش ناسازگار باشد. به تعبیر زمخشری، خدا و رسول از زمامداران و حاکمان ستمگر تبری می‌جویند چگونه ممکن است اطاعت از آنها بسان اطاعت از خدا و رسول باشد! (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۲۴)

آیا این صحیح است که قرآن در یک آیه هم به ما سفارش کند که پیرو خدا و رسول باشیم و هرگز گردِ معصیت نگردیم و گناه نکنیم و هم سفارش کند که پیرو کسانی باشیم که هر روز صدها معصیت می‌کنند؛ یا اگر نسبت به آنها خیلی خوشبین باشیم، لااقل آنان گاهی مرتکب گناه می‌شوند؟! چه آنکه در این صورت مطیع آنها بودن، به‌معنای گاهی گناه کردن است. آیا چنین تناقضی از سوی خداوند حکیم پذیرفته است؟ بنابراین منظور از اولی‌الامر هر حاکم و صاحب قدرتی نمی‌تواند باشد.

(اولی‌الامر / www.rnn.ir)

زمخشری ذیل همین آیه کریمه در تفسیر کشاف می‌گوید:

خدا و رسول از امرای جور بیزارند و آنها صلاحیت ندارند تا در وجوب اطاعت بر خدا و رسول عطف شوند. شایسته‌ترین نام برای اینان «الصوص المتغلبه»^۳ است. (زمخشری، ۱۴۰۷)

۱. برای ملاحظه روایات مشابه ر.ک به: دروزه، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۵۵ - ۱۵۴.

۲. هود / ۱۱۳.

۳. یعنی دزدانی هستند که با زور بر مردم مسلط شده‌اند.

به‌ویژه آنگاه که می‌دانیم در کتب روایی اهل سنت از پیامبر ﷺ گزارش شده که آن حضرت از امامان گمراه و والیان آتش^۱ بر امت اسلام - پس از خویش - بسیار بیمناک بوده است (ابن حنبل، بی‌تا: ۵ / ۱۴۵؛ ابن ماجه، بی‌تا: ۲ / ۱۳۰۴؛ هیثمی، ۱۴۰۸: ۵ / ۲۳۹) ابن ابی‌عاصم، ۱۴۱۳: ۴۷) پذیرش این دیدگاه سخت و سنگین می‌نماید.

علاوه بر این، همان اشکالی که بر نظریه دوم وارد بود بر این نظریه نیز وارد است. نیز این رأی، با آن دسته از احادیث که از معصیت خالق به واسطه تبعیت از مخلوق نهی می‌کند، سازگار نیست.

۷. زمامداران و فرماندهان جنگ و عالمان دین

مصدق اولوالامر در آیه مورد بحث زمامداران و فرماندهان جنگ‌ها و عالمان دین است و اطاعت از همه اینها تا آن‌گاه که مطابق شریعت فرمان دهند واجب است، اما اطاعت از آنها در امور خلاف شرع جایز نیست. این نظریه ترکیبی از نظریه دوم و سوم است. آلوسی در *روح المعانی* این نظریه را ترجیح داده است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۶۳)

نقد و بررسی

از آنجا که این نظریه تلفیقی از دو دیدگاه دوم و سوم است، همه انتقادات و ایرادهایی که متوجه آن دو دیدگاه بود بر این دیدگاه نیز وارد است.

۸. شایستگیان برای مشورت

طنطاوی یکی دیگر از مفسران سنی بر مبنای روح اصلی حاکم بر دیدگاه عام اهل سنت، مقصود از اولوالامر را افراد شایسته برای شور و مشورت می‌داند. ظاهراً مقصود وی از افراد شایسته برای شوری، همان اهل حلّ و عقد است که در سخن فخر رازی نیز آمده است؛ با این تفاوت که طنطاوی برای آنها عصمت قائل نیست و تبعیت از آنها را نیز در محدوده اوامر الهی می‌داند. سخن وی در این باره چنین است:

در قرآن سوره‌ای به نام شوری وجود دارد که در مکه نازل شده است. آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» نیز در این سوره است. از این نامگذاری اهمیت و عظمت و ارزش مقام شوری به دست می‌آید. پیغمبر ﷺ نیز در کارهای عمومی

۱. الاثمة المضلین و الولاة الحطمة.

به این آیه عمل می‌کرد؛ چنان‌که مشورت‌های پیغمبر در کارهای جنگی مشهور است و در جنگ احد علی‌رغم میل خویش و برای پذیرش نظر مشورتی، رفتن به پیشواز دشمن را قبول کرد. پس از آن نیز سوره نساء در مدینه نازل شده است، که در آن آیه تبعیت از اولوالامر (آیه مورد بحث) آمده است.

وی در ادامه درباره اولوالامر می‌گوید:

[اگر سؤال شود که مقصود از] اولی الامر در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» از نظر مسلمانان صدر اسلام چه کسانی بوده است؟ [پاسخ این است که] معلوم است [که مقصود از اولوالامر] اشخاص معهود و معینی در نظر آنها بوده است و معلوم است که اشخاص معین در نظر آنها، مردم صلاحیت دار برای شوری بوده است؛ چون از آیه سوره شوری «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» این مطلب را در خاطر داشته‌اند. پس اولی الامر اشاره به همان افرادی است که در گذشته با آنها سر و کار داشته‌اند و با آنها مشورت می‌کرده‌اند، لذا بنا بر مفاد این آیه لازم است که در هر شهری از شهرهای مسلمین مجلسی برای شوری از نمایندگان مردم تشکیل شود که رأی آن قاطع باشد و آنچه را تصمیم بگیرد اجرا شود، و مجلس عمومی دیگری از همه ملت‌های مسلمان باید فراهم شود به گونه‌ای که نماینده‌ای از همه شهرها در آن باشد تا افکار و احتیاجات مردم شهر و مملکت خود را در آن مجلس عمومی مطرح کنند، و چون این مجالس تشکیل شد و نمایندگان گرد هم آمدند، در نهان به وسیله قرعه، کسی را از بزرگان اسلام برای خلافت انتخاب کنند! که شخصیت و استقلالی از خود داشته باشد؛ به گونه‌ای که ممالک استعمارگر بر او تسلط نداشته باشند. این خلیفه به موجب آنچه مجلس در هر وقت معین می‌کند باید رفتار کند؛ زیرا او خلیفه بر همه مسلمانانی است که در اطراف عالم پراکنده هستند؛ چه در مملکت مستقل خود، و چه در مستعمرات آجانب. پس اگر چنین شخصی با این شرائط انتخاب شد خلیفه حقیقی مسلمین خواهد بود و گر نه در دوران گذشته خلفای فاطمی بر مصریها حکم می‌راندند. در بغداد خلافت از آن عباسیان بود، و خلیفه‌ای از بنی امیه بر آندلس حاکم بود. این خُلُفا هر کدام هر چه می‌خواستند به میل خود انجام می‌دادند و در واقع حکومت آنها سلطنتی بود به نام خلافت! اما امروز با این وسایل ارتباطی تشکیل مجالس شوری و انتخاب یک فرد برای همه مسلمین ممکن است ... (طنطاوی، ۱۳۴۳: ۳ / ۵۶)

نقد و بررسی

اساسی‌ترین نقدی که بر این دیدگاه وارد است همان نقدی است که بر دیدگاه‌های دیگر اهل سنت وارد است؛ هرچند این دیدگاه به ظاهر عصری و منطبق بر شرایط و اقتضائات روز است و اجرای آن در مقایسه با آنچه عملاً در جهان اسلام در طول سالیان متمادی تاکنون اتفاق افتاده مناسب‌تر و کارآمدتر است؛ لکن این دیدگاه با اطلاق تبعیت از اولوالامر در آیه مورد بحث، که لازمه آن عصمت اولوالامر است سازگار نیست؛ چنان که طنطاوی نیز ادعای عصمت برای اهل مشورت ننموده است.

انتقادی کلی بر دیدگاه مفسران اهل سنت

نقد دیگری که به تمامی این آراء وارد است، از حیث مخاطب در «إِنْ تَنَازَعْتُمْ» است. صاحبان این آراء همگی معتقدند که مقصود از عبارت «فإن تنازعتم فی شیء» نزاع و اختلاف میان مردم و اولوالامر است (طبری، ۱۴۱۲: ۵ / ۹۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۲۴؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۲ / ۲۲۹؛ طنطاوی، بی‌تا: ۳ / ۱۹۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۵ / ۱۲۹۲؛ خطیب، بی‌تا: ۳ / ۸۲۲)؛ درحالی که این ادعا با فرمان به تبعیت مطلق از اولوالامر در آیه مورد بحث به هیچ وجه سازگار نیست. چگونه ممکن است در صدر آیه مؤمنان را به اطاعت از اولوالامر سفارش نماید؛ لکن در ادامه آیه بگوید اگر با آنها نزاع کردید چنین و چنان کنید؟ چگونه ممکن است در صدر آیه بفرماید پیروی از اولوالامر مانند اطاعت از خدا و رسولش واجب است و سپس در ادامه بگوید اگر با آنها دچار اختلاف و نزاع شدید برای رفع آن به خدا و رسول مراجعه کنید؟

شگفت آن است که برخی مخاطب «إِنْ تَنَازَعْتُمْ» را فقط اولوالامر می‌دانند! (طبری، ۱۴۱۲: ۵ / ۹۵) درحالی که اولاً، مخاطب در بخش نخست آیه، مؤمنان هستند؛ (یا ایها الذین آمنوا)؛ ثانیاً لزوم تبعیت بدون قید و شرط از اولوالامر بیانگر این است که آنها معصوم بوده و با یکدیگر تنازعی ندارند.

نقد دومی که بر اکثر این آراء وارد است این است که بیشتر این مفسران، شأن نزول آیه کریمه را منازعه عمار با خالد بن ولید می‌دانند؛ بدین سان که در یکی از سرایا، پیامبر خالد بن ولید را به‌عنوان فرمانده معرفی می‌کند؛ لکن در حین انجام مسئولیت، به جهت آنکه عمار بدون اجازه خالد به فردی از دشمن پناه داده بود بین او و عمار، نزاع و بگو مگو رخ می‌دهد. آن دو یکدیگر را سب کرده سپس جهت رفع اختلاف نزد پیامبر ﷺ می‌روند. در محضر پیامبر نیز خالد، عمار را سب می‌کند. پیامبر به خالد می‌گوید: «هر کس عمار را سب کند خداوند او را سب می‌کند! هر کس عمار را لعن کند خداوند او را لعن می‌کند! و هر کس عمار را مبعوض دارد خداوند او را مبعوض می‌دارد!». ازاین‌رو خالد به

سراغ عمار می‌رود و از او عذرخواهی می‌کند. آنگاه از پی آن ماجرا این آیه کریمه نازل می‌گردد.^۱
(ر.ک به: مقاتل، ۱۴۲۳: ۱ / ۳۸۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۴۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۵۷۴)

باید گفت مطابق همین گزارش، خالد بن ولید به خاطر لعن کردن و سب نمودن عمار، مورد لعن خداوند قرار گرفته است؛ حال چگونه ممکن است آیه مورد بحث به اطاعت از او امر کند؟! نتیجه آنکه هیچ یک از آراء هشت‌گانه پیش‌گفته از سوی مفسران اهل سنت، در بیان مقصود و مصادیق اولوالامر، با آموزه‌های کتاب خدا سازگار نیست. از این‌رو تنها نظریه سازگار با آیات قرآن کریم که مصون از انتقاد علمی و منطقی است نظریه مفسران شیعه است که مدعی‌اند چون در این آیه اطاعت از اولوالامر همسان با اطاعت از رسول خدا قرار داده شده است، پس اولوالامر نیز لزوماً باید معصوم باشند. از سوی دیگر کسی جز پیامبر ﷺ توان شناخت معصوم را ندارد؛ زیرا این شناخت امری محسوس و تجربه پذیر نیست؛ از این‌رو براساس قرائن و شواهد درونی آیه مذکور و آیات دیگر قرآن و نیز تفسیر پیامبر ﷺ از آنها، مراد از «اولی الامر» پیشوایان معصوم و جانشینان راستین پیامبر ﷺ است. به تعبیر دیگر «اولی الامر» در این آیه منحصر در افرادی است که به فرمان خداوند و از ناحیه رسول او، به‌عنوان مصادیق «اولی الامر» منصوب و منصوب شده‌اند. (نجارزادگان، ۱۳۸۲: ۱۲)

نتیجه

۱. هیچ یک از دیدگاه‌های هشت‌گانه اهل سنت درباره مصادیق اولی الامر در آیه اطاعت (نساء / ۵۹) با حقیقت و واقعیت سازگار نیست.
۲. دیدگاه شیعه درباره مصادیق اولی الامر در این آیه، سازگارترین تفسیر با واقعیت و عینیت امت اسلام است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۱. البته شأن نزول‌های دیگری نیز درباره این آیه گزارش شده است. (ر.ک به: طبری، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۴۷؛ ابن‌عاشور، بی‌تا: ۴ / ۱۶۹)

- ابن ابی شیهه کوفی، عبدالله بن محمد، ۱۴۰۹ ق، المصنف، تحقیق و تعلیق سعید اللحام، بیروت، دار الفکر.
- ابن أبی عاصم، عمرو، ۱۴۱۳ ق، السنة، تحقیق محمد ناصرالدین الألبانی، بیروت، المكتب الإسلامی، ج سوم.
- ابن حنبل، احمد، بی تا، المسند، بیروت، دار صادر.
- ابن سلامه، محمد، ۱۴۰۵ ق، مسند الشهاب، تحقیق حمدي عبد المجيد السلفی، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی تا، التحرير و التنوير، بی جا.
- ابن عدی، عبدالله، ۱۴۰۹ ق، الکامل، تحقیق قراءة و تدقيق يحيى مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر.
- ابن ماجة، محمد بن یزید القزوينی، بی تا، السنن، تحقیق وترقيم و تعلیق محمدفؤاد عبدالباقي، بیروت، دار الفکر.
- اندلسی، ابوحيان محمد بن يوسف، ۱۴۲۰ ق، البحرالمحيط فی التفسير، تحقیق صدقي محمد جميل، بیروت، دار الفکر.
- بحرانی، سيد هاشم، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق مؤسسة البعثة، تهران، بنياد بعثت.
- بغوی، حسين بن مسعود، ۱۴۲۰ ق، معالم التنزيل فی تفسیر القرآن، تحقیق عبد الرزاق المهدي، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ ق، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار إحياء التراث.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بیهقی، احمد بن حسین، بی تا، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر.
- ثعلبی، احمد بن محمود، ۱۴۲۲ ق، تفسیر الثعلبی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- حسکانی، عبيد الله بن احمد، ۱۴۱۱ ق، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، روح البیان، بیروت، دار الفکر.
- خطیب، عبدالکریم، بی تا، التفسیرالقرآنی للقرآن، بی جا، بی نا.
- سيد قطب، ۱۴۱۲ ق، فی ظلال القرآن، بیروت و قاهره، دار الشروق.

- دروژه، محمد عزت، ۱۳۸۳ ق، *التفسیر الحديث*، قاهره، دار إحياء الكتب العربية.
- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- رشید رضا، محمد، ۱۳۶۶ ق، *المنازل*، قاهره، دار المنار.
- الزاوی، طاهر احمد، بی تا، *ترتیب القاموس المحيط*، بیروت، دار المعرفة.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸ ق، *التفسیر المنیر فی العقيدة و الشريعة و المنهج*، بیروت و دمشق، دار الفكر المعاصر.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الكتب العربی.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ ق، *فتح القدير*، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۰۵ ق، *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- _____، ۱۳۷۹، *معانی الأخبار*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- _____، بی تا، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، بی تا، *المعجم الكبير*، تحقیق و تخریج حمدی عبد المجید السلفی، القاهرة، دار إحياء التراث العربی.
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، تحقیق محمدباقر خرسان، مشهد، نشر مرتضی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق و مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان فی تأویل آی القرآن*، بیروت، دار المعرفة.

- طنطاوی جوهری، ۱۳۴۳ ق، *الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم*، چاپخانه مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر.
- طنطاوی، سید محمد، بی تا، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، بی جا.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عسکری، امام ابو محمد حسن بن علی، ۱۴۰۹ ق، *التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام*، تحقیق مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، قم، مدرسه الإمام المهدی.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، *کتاب التفسیر*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه.
- فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ ق، *تفسیر فرات الکوفی*، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فضل الله، سید محمد حسین، ۱۴۰۵ ق، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الزهراء.
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۲۵ ق، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، تهران، صدر.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- کاردان، رضا، ۱۳۸۵، *امامت و عصمت امامان در قرآن*، قم، مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام.
- کاظمی، جواد بن سعید، ۱۳۶۵، *مسالك الافهام الی آیات الاحکام*، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، *الکافی*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کیا هراسی، علی بن محمد، ۱۴۰۵ ق، *احکام القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مازندرانی، مولی محمد صالح، ۱۴۲۱ ق، *شرح أصول الکافی*، تعلیقات، ابوالحسن شعرانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- متقی الهندی، ۱۴۰۹ ق، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، *آشنایی با علوم اسلامی*، تهران، صدرا.
- مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ ق، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۶۶ - ۱۳۵۳، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

تفسیر تطبیقی مصداق اولی الامر در آیه اطاعت □ ۴۵

- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، ۱۳۷۱، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
- هیشمی، نورالدین، ۱۴۰۸ ق، *مجمع الزوائد*، بیروت، دار الکتب العلمیة.

ب) مقاله‌ها

- منتهایی، عباس، ۱۳۸۰، *مجله کانون*، سال ۴۵، دوره جدید، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، شماره ۲۶.
- نجارزادگان، فتح‌الله، ۱۳۸۲، «بررسی و نقد دیدگاه‌ها و روایات اهل سنت درباره اولی الامر»، *طلوع*، شماره ۵.
- نجارزادگان، فتح‌الله، ۱۳۸۴، بررسی تفسیر فریقین از تعبیر قرآنی «اولی الامر»، *پژوهش‌های دینی*، سال اول، شماره ۱.

ج) وبگاه‌ها

www.al-imamah.com
www.al-mobin.com
www.monazere2.blogfa.com
www.rnn.ir

